



## فصل ششم: تسلی بخشی برای سختی‌ها و مشکلات

### ۱

تعداد اندکی از فلاسفه نسبت به احساس بدبختی و فلاکت، حسن‌ظن داشته‌اند. زندگی حکیمانه همواره با تلاش برای کاهش رنج و عذاب آمیخته بوده است: احساس اضطراب، ناامیدی، خشم و عصبانیت، تحقیر نفس و شکست عاطفی.

### ۲

فردریش نیچه خاطرنشان کرده بود که اکثر فلاسفه همواره «بی‌خاصیت و به‌دردنخور» بوده‌اند. وی در پاییز سال ۱۸۸۸ با احساس شرمساری و آشفتگی گفت: «سرنوشت من این است که اولین انسان شایسته و معقول باشم. از این می‌ترسم که روزی مردم مرا مقدس بنامند»؛ و این تاریخ را در حدود طلوع هزاره سوم پیش بینی کرده بود: «بیایید چنین فرض کنیم که مردم در سال ۲۰۰۰ اجازه خواهند یافت (آثار مرا) بخوانند.» وی اطمینان داشت مردم از آثارش لذت خواهند برد:

به نظر می‌رسد که در دست گرفتن کتاب‌های من، یکی از نادرترین امتیازاتی است که هر کس می‌تواند به خودش بدهد. حتی تصور می‌کنم چنین شخصی، هنگام خواندن کتاب، کفش‌هایش را درمی‌آورد. اگر نخواهیم چیزی در مورد پوتین‌ها بگوییم.

این قطعاً یک امتیاز بود، چراکه نیچه به‌تنهایی در میان سایر فیلسوفان بی‌خاصیت، دریافته بود که هر کس به دنبال احساس رضایت و خوشحالی است، باید هرگونه سختی و مشکل را بپذیرد:

شما می‌خواهید در صورت امکان، درد و رنج را از میان بردارید و کدام «امکان»ی

از این دیوانه‌وارتر است؛ ما چطور؟ به نظر می‌رسد ما واقعاً می‌خواهیم درد و رنج را افزایش دهیم و آن را از آنچه که هست، بدتر کنیم!

گرچه نیچه در بیان بهترین آرزوها برای دوستانش، بسیار مبادی آداب و دقیق بود، اما قلباً می‌دانست آنها به چه چیزی نیاز دارند:

برای تمام کسانی که نسبت به آنها احساسی دارم، آرزوی رنج، ناامیدی، بیماری، بدرفتاری و بی‌حرمتی می‌کنم؛ آرزو می‌کنم از رنج و عذاب عمیقی که تحقیر نفس، عدم اعتماد به نفس و اندوه حاصل از شکست را به همراه دارد، بی‌خبر نباشند.

بر همین اساس است که می‌توان فهمید چرا کارش به اینجا رسید، گرچه خودش هم آن را پیش بینی کرده بود:

بزرگ‌ترین موهبتی که تاکنون به (بشریت) اعطا شده است.

۳

نباید از ظاهر افراد بترسیم.



از نظر افرادی که برای اولین بار ما را می‌بینند... معمولاً چیزی جز یک ویژگی شخصی منحصر به فرد نیستیم که به چشمشان می‌آید و تمام شخصیت ما را تعریف می‌کند. بنابراین اگر نجیب‌ترین و معقول‌ترین فرد، سبیل‌های بزرگ داشته باشد... معمولاً او را تنها با سبیل‌های آویزان می‌شناسند و مانند یک شخص نظامی با او برخورد می‌کنند که زود عصبانی می‌شود و گاهی خشن و تندخو و بر همین اساس نیز با او رفتار خواهند کرد.

#### ۴

نیچه همیشه در مورد سختی‌ها و مشکلات، این‌گونه فکر نمی‌کرد. او دیدگاه‌های اولیه خود را مدیون فیلسوفی بود که در سن بیست و یک سالگی شناخته بود، هنگامی که در دانشگاه لایپزیک تحصیل می‌کرد. در پاییز سال ۱۸۶۵، در یک فروشگاه کتاب‌های دست دوم در خیابان بلومنگاس لایپزیک، به‌طور اتفاقی نسخه‌ای از کتاب «جهان مانند اراده و تصور» را برداشته بود؛ کتابی که نویسنده‌اش پنج سال پیش از آن، در آپارتمانی در فرانکفورت واقع در ۳۰۰ کیلومتری غرب لایپزیک از دنیا رفته بود:

(کتاب شوپنهاور) را مانند چیزی کاملاً ناآشنا در دست گرفتم و شروع به ورق زدن آن کردم. نمی‌دانم کدام ندای درونی در گوشم زمزمه می‌کرد: «این کتاب را به خانه ببر.» به‌رحال این اتفاق رخ داد و کاملاً برخلاف عادت معمول من بود، چرا که برای خرید هیچ کتابی عجله نمی‌کردم. وقتی به خانه برگشتم، خودم را روی گوشه‌ی کاناپه انداختم و درحالی که گنج جدیدم را در دست داشتم اجازه دادم آن نابغه پویا و محزون مرا تحت تأثیر قرار دهد. در هر خط آن، فریاد انکار نفس، نفی و تسلیم و رضا بلند بود.

مرد پیرتر، زندگی مرد جوان‌تر را تغییر داد. شوپنهاور عقیده داشت، پایه و اساس حکمت فلسفی، گفتار ارسطو در کتاب «اخلاق نیکوماخوس» است: انسان عاقل و دوراندیش، برای آزادی از درد و رنج تلاش می‌کند، نه برای کسب لذت. مسئله مهم برای همه کسانی که در پی رضایت خاطر بودند این بود که امکان پذیر نبودن آن را تشخیص می‌دادند و به این ترتیب از اضطراب و تشویشی که معمولاً برای دستیابی به آن به سراغمان می‌آید، اجتناب می‌کردند:

(ما باید) هدف خود را نه به چیزهای خوشایند و مطبوع در زندگی، بلکه تا حد ممکن به اجتناب از مصیبت‌های بی‌شمار آن معطوف کنیم... بهترین تقدیر از آن کسی است که زندگی را بدون درد و رنج زیاد، چه جسمانی و چه روحی، پشت سر گذاشته است.

وقتی نیچه بعد از آن اتفاق، به مادر بیوه و خواهر نوزده‌ساله‌اش در ناومبورگ نامه نوشت، به جای گزارش‌های معمول راجع به رژیم غذایی و پیشرفت مطالعاتش، خلاصه‌ای از فلسفه جدید خود درباره انکار نفس و تسلیم و رضا را بیان کرد:

می‌دانیم که زندگی سراسر آکنده از رنج است و هرچه بیشتر تلاش می‌کنیم تا از آن لذت ببریم، بیشتر اسیر آن خواهیم شد، بنابراین باید از خوشی‌های زندگی دست بکشیم و به پرهیزگاری روی آوریم.

این مسئله برای مادرش بسیار عجیب بود و در جواب نامه‌اش نوشت که: «این نوع تظاهر یا این‌گونه عقاید را به اندازه نامۀ معمولی پراز اخبار» دوست ندارد و پسرش را نصیحت کرد که به خدا اطمینان کند و مراقب تغذیه‌اش باشد. البته تأثیر شوپنهاور بر افکار او کاهش نیافت. نیچه یک زندگی محتاطانه را شروع کرد. در فهرستی که تحت عنوان «توهمات فردی» ارائه کرد، اهمیت زیادی برای رابطه جنسی قائل شده بود. در دوران خدمت سربازی در ناومبورگ، عکسی از شوپنهاور را روی میزش قرار داده بود و در لحظات سخت فریاد می‌کشید: «شوپنهاور، کمک!» در سن بیست و چهارسالگی و بعد از کسب کرسی زبان‌شناسی کلاسیک در دانشگاه بازل، مجذوب حلقۀ صمیمانه ریشارد و کازیمیا واگنر<sup>۱</sup> شد، چراکه آنها نیز عاشق فیلسوف دوران‌دیش و بدبین فرانکفورت بودند.

## ۵

سپس، بعد از بیش از یک دهه دلبستگی به شوپنهاور، در پاییز سال ۱۸۷۶، نیچه به ایتالیا سفر کرد و دچار تغییرات فکری شدیدی شد. او قرار بود به دعوت مالویدا فون مایزنبوگ که یکی از طرفداران ثروتمند و میانسال هنر بود، چند ماهی را همراه با او و گروهی از دوستانش در ویلایی در سورتنو واقع در خلیج ناپل بگذراند.

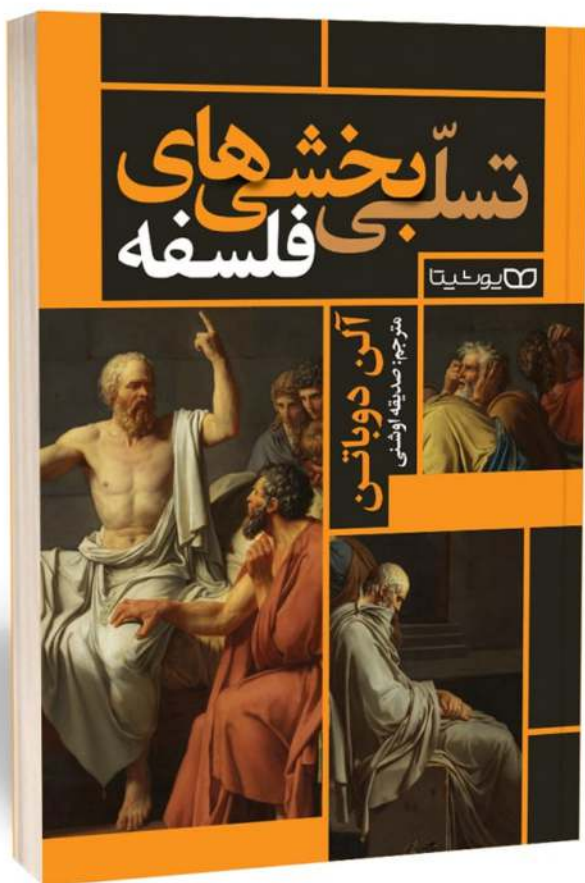
1. Richard and Cosima Wagner



مالویدا اولین واکنش نیچه نسبت به رستوران ویلا روییناچی را که در یک خیابان پردرخت در حاشیه سورنتو قرار داشت، این‌گونه توصیف کرده است: «هرگز او را چنین سرزنده و بانشاط ندیده بودم. بسیار خوشحال بود و از ته دل می‌خندید.» از پنجره اتاق پذیرایی، چشم‌انداز خلیج، جزیره ایسکیا و کوه آتش‌فشانی وزوو قابل‌رؤیت بود و در مقابل خانه، باغ کوچکی از درخت‌های انجیر و پرتقال، سرو و انگور قرار داشت که به دریا منتهی می‌شد.

مهمانان در آنجا شنا می‌کردند و از ویرانه‌های شهر قدیمی پُمپی، کوه وزوو، جزیره کاپری و معابد یونانی واقع در پستوم بازدید می‌کردند. غذاهای سبکی که با روغن زیتون طبخ شده بود را می‌خوردند و شب‌ها در اتاق پذیرایی با هم کتاب می‌خواندند: گفتارهای یاکوب بورکهارت در رابطه با تمدن یونانی، آثار مونتنی، لا روشفوکو، وونارگ، لا برویر، استاندال، ترانه‌ی گوته با نام *Die Braut von Korinth* و نمایشنامه‌اش با عنوان *دختر نامشروع*، آثار هرودوت، توکودیدس و کتاب قوانین افلاطون (گرچه شاید اعتراف مونتنی به انزجار از افلاطون، باعث شده بود نیچه هم از افلاطون خسته شود: «مکالمه‌های افلاطونی، آن استدلال‌های خودپسندانه و بچه‌گانه، تنها در صورتی می‌توانند جذاب باشند که کسی نوشته‌های حکیمان فرانسوی را نخوانده باشد... افلاطون بسیار خسته‌کننده و کسالت‌آور است.»).

همان‌طور که نیچه در مدیترانه شنا می‌کرد، غذاهای طبخ‌شده با روغن



خرید این اثر از سایت  
**YUSHITA.COM**

یوشیتا

✉ INFO@YUSHITA.COM ☎ ۰۲۵-۳۲۶۱۷۲۳۷ 📱 @YUSHITAPUB